

بسمه تعالی

جنگ جهانی دوم و پیامدهای آن در آذربایجان در گفتگو با رحیم نیکبخت کارشناس تاریخ معاصر

در جریان جنگ جهانی دوم علی رغم اعلام بی طرفی ایران مورد تهاجم و اشغال متفقین قرار گرفت. ایالات شمالی به اشغال اتحاد جماهیر شوروی درآمد. مناطق جنوبی هم به اشغال انگلیس و آمریکا. با پایان جنگ جهانی قدرتهای خارجی نقشه‌هایی برای ایران داشتند. اتحاد جماهیر شوروی چشم به نفت شمال ایران دوخته بود....

به گزارش روابط عمومی موسسه تاریخ و فرهنگ دیار کهن:

دیکتاتوری دوران رضاشاه آنچنان عرصه را بر مردم ایران تنگ کرده بود که با آمدن متفقین به ایران مخالفت آنچنانی با آنها صورت نگرفت. ظلم، استبداد و مقابله با هویت دینی و ملی در دوره پهلوی اول عرصه را برای ایجاد فرقه‌های مختلف قومی و قبیله‌ای مهیا کرده بود. آذربایجان نیز که از ابتدای تاریخ معاصر و حتی پیش از آن اهمیت جغرافیایی و تاریخی فراوانی بهره برده بود از این امر مستثنی نبود. درست پس از آنکه توافق صورت گرفت که قوای متفقین از خاک ایران خارج شوند، نیروی نظامی اتحاد جماهیر شوروی از این کار امتناع کرد و با در دسرهای فراوان و گرفتن امتیاز اقتصادی، با چانه زنی فراوان از ایران خارج شد. در همین دوران بود که فرقه «دموکرات آذربایجان» شکل گرفت. حال که سالها از آن اتفاق می‌گذرد، برای تجربه اندوزی و بهره‌گیری از تاریخ به موضوع پرداخته گفتگوی مشروح «رحیم نیکبخت» درج می‌شود

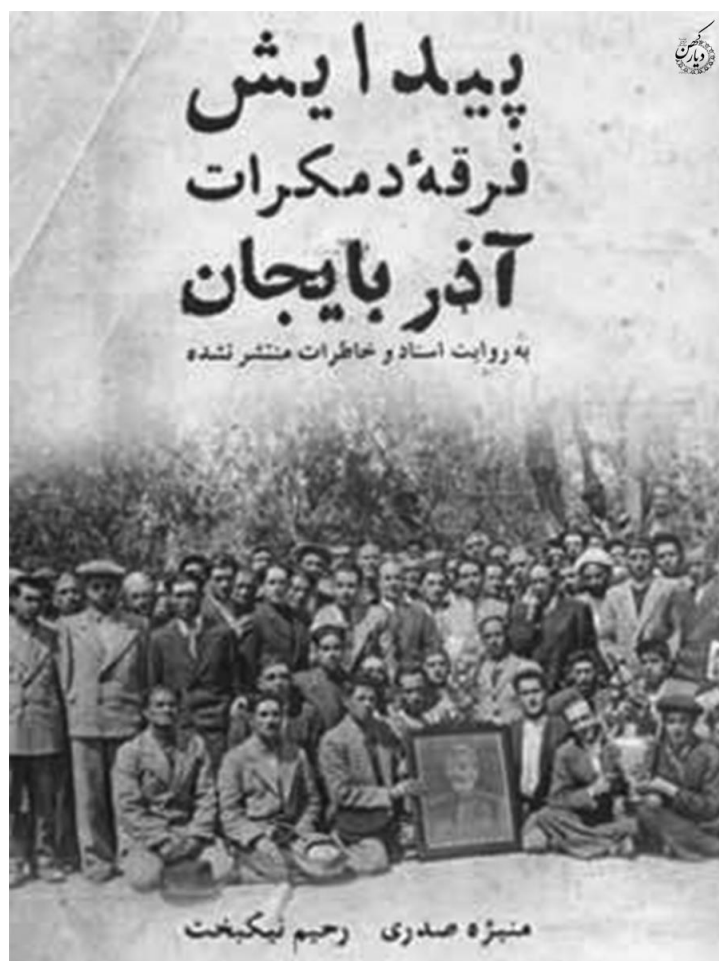
***لطفا در ابتدا مقداری پیرامون اهمیت نقش تاریخی و جغرافیایی منطقه آذربایجان برای مخاطبین توضیحاتی را بفرمایید.**

در تاریخ فرهنگی ایران مناطقی هستند که به جهت موقعیت استراتژیک و جغرافیایی مهم خود، سرنوشت‌ساز و تاثیرگذار بودند. برای نمونه می‌توان به منطقه خراسان بزرگ اشاره کرد. آذربایجان هم در این جایگاه قرار دارد. بحثی که اهمیت آذربایجان را در تاریخ ایران دو چندان می‌کند، هم‌جواری این منطقه با قدرت‌های بزرگ بوده است. این مسئله چه قبل از اسلام و چه در دوره اسلامی همیشه در اهمیت قرار داشته است. در ایران قبل از اسلام، چون با امپراطوری روم شرقی هم مرز بودیم بحث آذربایجان و آران؛ صحنه کشاکش، جنگ و زد و خورد بین امپراطوری ساسانی و روم شرقی بوده است. در دوره اسلامی هم به نوعی ما می‌بینیم که بعد از اینکه امپراطوری عثمانی شکل می‌گیرد، کم‌کم بحث توجه به سمت ایران و در واقع ماوراءالنهر در این امپراطوری دیده می‌شود که مجددا این سیاست‌ها در آذربایجان تلاقی می‌کنند. ضمن اینکه از قرن پنجم، ششم هجری و یا قبل‌تر، بحث روسیه بوجود می‌آید و مناسبات اقتصادی و جریان‌ات سیاسی و

لشکرکشی‌های متعددی که به سمت قفقاز جنوبی (آران) و آذربایجان انجام می‌دهند و آذربایجان محل تهاجم آنها بوده است.

اما مهمترین نقشی که آذربایجان در تاریخ و فرهنگ ایران ایفا کرده، بحث رسمیت تشیع در ایران است. از بدو ورود اسلام به ایران تا قرن دهم هجری (سال ۹۰۷ ه.ق) که شاه اسماعیل صفوی در مسجد جامع تبریز مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور اعلام می‌کند. این اتفاق در بستری فرهنگی و اجتماعی و در یک سیر نه قرنی اتفاق افتاده که اسلام وارد ایران شده و مردم با اسلام آشنا شدند و از همان ابتدا بحث محبت اهل بیت (ع) را می‌بینیم که در فرهنگ و هویت مردم ایران نهادینه می‌شود. با سفر حضرت امام رضا (ع) به ایران و در مسیری که ایشان حرکت می‌کنند، این محبت خودش را نشان می‌دهد.

در نهضت سربداران و حرکت‌های شیعه‌ای که در قرن هشتم و نهم هجری اتفاق می‌افتاد این علایق شیعی و اهل بیت دوستی خودش را کاملاً نشان می‌دهد تا اینکه در مسجد جامع تبریز مذهب شیعه رسمیت پیدا می‌کند. در واقع این سیر و این نه قرنی که ما پشت سر می‌گذاریم یک تعامل دو طرفه بین ایرانیان و اهل بیت (ع) برقرار است که خودش را نشان می‌دهد و به این مقطع می‌رسد. مذهب شیعه در واقع آن انسجام و استحکام ملی را در ایران احیا می‌کند. چه بسا ما اگر مذهب شیعه نداشتیم در دل امپراطوری عثمانی و یا ازبک‌ها به راحتی مستحیل می‌شدیم و هویت تاریخی گذشته خود را در یک فرایند از دست می‌دادیم. اما مذهب شیعه علاوه بر اینکه یک انسجام ملی به ایران داد، آن ریشه‌های تاریخی کهن ایران را هم در خدمت تشیع و اهل بیت حفظ کرد. به نوعی ما وامدار شاه اسماعیل صفوی و علمای شیعی عصر شاه طهماسب هستیم که با این اقدامشان ایران را از بی‌هویتی نجات دادند و هویت مشخصی را برای جغرافیای ایران زمین ترسیم و تبیین کردند. البته در مرحله اول شاه اسماعیل صفوی نقش آفرین بود که متأسفانه به دلایل مختلف ما نتوانستیم نقش این شخصیت را مورد توجه منطقی و معقول بدور از افراط و تفریط قرار دهیم. به همین جهت این شخصیت مهم ایرانی توسط بازماندگان و میراث‌داران عثمانی در حال مصادره شدن است. هر ساله ما می‌بینیم که در ترکیه برای شاه اسماعیل صفوی همایش‌ها و مراسم‌هایی برگزار می‌کنند و تلاششان بر این است که وی را به عنوان یک شخصیت متعلق به خودشان معرفی کنند تا شخصیتی که در واقع صفویه و دولت، فرهنگ ایرانی را قوام و انسجام بخشید.



***از ابتدای حکومت قاجاریه شهر تبریز و منطقه آذربایجان جایگاه ویژه‌ای دارد. به نوعی این منطقه دروازه ورودی ایران به یک دنیای جدید اروپاست. بسیاری از تاثیرگذاران انقلاب مشروطه و آزادخوان نظیر ستارخان و باقرخان از این منطقه هستند. شکل‌گیری این شخصیت‌ها و این افراد تاثیرگذار در تاریخ ایران، چگونه در تبریز و منطقه آذربایجان بوجود آمد؟**

وقتی که در ایران حکومت ملی صفویه شکل می‌گیرد؛ در بخشی از مرزهای ایران، امپراطوری عثمانی حضور دارد که داعیه‌دار خلافت اسلامی و سرپرستی مسلمانان را دارد. در قسمت دیگر هم در شمال سرحدات ایران و شمال قفقاز، منطقه‌ای که آران نامیده می‌شد؛ شامل ۱۷ شهر قفقازی ایران بود که امپراطوری تزاری روسیه در صدد توسعه مناطق تحت نفوذ خود بود. در واقع می‌بینیم که همان اوایل قرن هیجدهم میلادی تهاجم بیگانه به آذربایجان از سمت روسیه تزاری شروع می‌شود. دو رشته جنگ سهمگین داریم که به دو قرارداد تحمیلی (عهدنامه گلستان و ترکمنچای) منجر می‌شود. در مورد امپراطوری عثمانی هم باید بگوییم که آنها موارد متعددی به سرحدات ایران و شهرهای آذربایجان لشکرکشی‌های خونینی کرده‌اند. حتی بارها شهرهای بزرگی مانند تبریز را اشغال کردند. حتی قبل از شاه عباس اول یا شاه عباس کبیر، می‌بینیم تبریز نزدیک دو دهه در اختیار و سیطره عثمانی‌ها قرار می‌گیرد. این تهاجم بیگانه به کشور عاملی است که هویت (کیستی و چیستی) را در مردم آذربایجان و رجال آذربایجان نهادینه و بیدار کرده است. جالب آن است که برخی

گروههای تجزیه طلب لشگرکشیهای عثمانی به ایران را جنگ دو برادر ترک قلمداد می کنند مفهوم ایرانی بودن در مرکز ایران شاید خیلی خودش را به خوبی نشان ندهد اما در سرحدات، مانند خراسان، سیستان و بلوچستان و آذربایجان؛ چون مردم با تهاجم هویت غیرایرانی مواجه هستند، آنجا ایرانی بودن خودش را خیلی خوب نشان می دهد. به همین جهت تبریز کانون ایران خواهی و حفظ استقلال ایران بوده است. جنگ های روسیه تزاری علیه ایران در تبریز هدایت و مدیریت می شده است و حتی قبل از آن در دوره صفویه، شمال رود ارس که آران نامیده می شده است و شامل شهرهایی مثل شکی، شروان، قره باغ، باکو، تفلیس و... یک مدت مدیدی اداره این نواحی از تبریز صورت می گرفته است. یعنی تبریز مقر حکومت صفوی و اداره مناطق شمالی آذربایجان که آران نامیده می شد و بعدها از ایران جدا شدند؛ بوده است. به همین خاطر تبریز محل رفت و آمد سفرا، تجار و سیاستمدارانی بوده که با حکومت ایران چه در دوره صفویه و چه در دوره قاجاریه در مراودات سیاسی، اقتصادی و نظامی داشتند. تبریز به کانونی تبدیل می شود برای جنب و جوش و فعالیت های احیای مجد عظمت ایران و ایران خواهانه. این مجموعه تلاش را سید جواد طباطبایی به مکتب تبریز تعبیر کرده است.

با شروع بحث مشروطه، گرچه تبریز شروع کننده حرکت مشروطه خواهی نیست اما یکی از طرق مهم آشنایی با مقولات جدید تبریز است علاوه بر آن تبریز در حفظ و حراست و نگهبانی از دستاورده اسلامی مشروطه، پیش قدم می شود و با شخصیت هایی که به منصف ظهور می رسند مانند ستارخان، باقرخان، ثقه الاسلام تبریزی، شیخ محمد خیابانی و... تلاش دارند که این دستاورد ملی را حراست و مراقبت کنند.

مقاومت تبریز در مقابل استبداد این فرصت را به سایر مجاهدین و آزادی خواهان می دهد که تهران را تصرف کنند و حکومت استبدادی را سرنگون کنند. به همین جهت تبریز به جهت این ویژگی ها و تحولات نقش مهمی در خود آگاهی فرهنگی و هویتی در ایران داشته و نگاه آذربایجان هم، نگاه ملی و نگاه به ایران بزرگ و متحد بوده است. یعنی به دنبال مطالبات محلی و محدود قومی و قبیله ای هیچ وقت نرفته اند. جمله ای از ستارخان معروف است که می گوید: «من دوست دارم هفت دولت زیر بیرق حضرت ابوالفضل (ع) و ایران باشد» این جمله مهم نشان می دهد تفکری که در ذهن سردار ملی مشروطه ایران که شاید سواد آنچنانی هم نداشتند، چه تفکری عالی بوده است. این تفکر در نهضت شیخ محمد خیابانی هم خودش را نشان می دهد و ادامه پیدا می کند و تا به مبارزات آیت الله العظمی فلاح شهیدی و بعد تاریخ انقلاب اسلامی و مبارزات بزرگانی مثل شهید آیت الله قاضی طباطبایی و آیت الله شهید مدنی و بزرگان دیگر منتهی می شود از این رو نقشی آذربایجان در نهضت حضرت امام در انقلاب اسلامی نقشی بسیار مهم و تاثیر گذار است.



تصویر آیت الله العظمی شهیدی از مراجع تقلید در آذربایجان

***ما کم کم به فضایی نزدیک می شویم که بحث قومیت گرایی در سال های منتهی شدن به تشکیل فرقه دموکرات در منطقه آذربایجان بسیار رشد و نمو پیدا می کند. اول اینکه بحث قومیت گرایی از چه زمانی وارد این منطقه شد؟ دوم اینکه چه کسانی این بحث را وارد کردند و در رشد و نمو آن تاثیرگذار بودند؟**

بحث قوم گرایی و ورودش به ایران، همزمان با اواخر عمر دولت عثمانی یک جریانی در ترکیه فعلی شکل می گیرد؛ یک کانون هایی که ریشه و ماهیت کاملاً صهیونیستی دارند در حقیقت بنیان ترک گرایی مستشرقین صهیونیستی مثل وامبر بودند و این کانون در عثمانی به ظاهر مسلمان هستند اما در باطن یهودی هستند. که در تاریخ ترکیه به «دوئمه ها» معروفند اینها به عنوان ستون پنجم انگلیس و قدرت های استعماری آن موقع برای متلاشی کردند امپراطوری عثمانی بحث قوم گرایی را به جدیت دنبال می کردند و با تکیه بر عنصر زبانی برای ساخت هویت سایر اقوام داخل قلمرو عثمانی را به جدایی از ترکها و در نهایت تجزیه امپراتوری عثمانی تشویق می کردند. اغلب کسانی که این تفکر برتری قومی را به امپراطوری عثمانی بال و پر دادند، در خدمت صهیونیست و سیاست های ضد اسلامی بودند. بنابراین امپراطوری عثمانی که گستره وسیعی داشت و قلمرو اروپایی، آفریقایی و آسیایی داشت و سرزمین های عراق، عربستان، سوریه، فلسطین،

لبنان و... جزو حکومت عثمانی حساب می‌شد و در واقع از گونه‌های زبانی مختلفی شکل گرفته بود. دشمنان این امپراطوری برای اینکه عثمانی را تجزیه کنند و خیلی راحت منافع نفتی منطقه را به زیر سلطه خود بگیرند، بحث برتری قومی ترک بر سایر اقوام را مطرح کردند که یک قومی برتر از سایر اقوام است.

بنابراین در بین امپراطوری عثمانی حرکت‌های پان‌ترکیستی، پان‌عربیستی، پان‌ارمنی و پان‌کردی شکل گرفت که همه اینها در واقع حلقه‌های زنجیری بودند که استعمارگران برای تجزیه عثمانی و جهان اسلام تهیه و تدارک دیده بودند. بعد از اینکه امپراطوری عثمانی متلاشی شد و یا در حال متلاشی شدن بود، این جریان قوم‌گرای وابسته به صهیونیست برای اینکه تأثیر منفی تجزیه این امپراطوری اسلامی را مخفی و اذهان را منحرف کند، این تفکر در ذهن در افراد خاص به وجود آورد که ما بایستی در هر جاهای مختلف دنیا مناطقی ترک‌زبان وجود دارد و باید به سمت وحدت و اتحاد این ترک‌ها در نواحی مختلف پردازیم که اولین مواجهه آنها با ایران بود. آذربایجان به جهت جمعیت ترک‌زبان، بحث تشیع و موقعیت استراتژیک حائل بودن بین عثمانی آن زمان و ترکستان و نواحی شرق که خاستگاه و زادگاه اقوام ترک‌زبان هستند، در میان روشنفکران صهیونیستی پان ترک اهمیت زیادی پیدا کرد در برخی از مطبوعات عثمانی و بعد ترکیه بحث ترک و فارس با این هدف به راه افتاد که به عنوان اولین و مهمترین بحث پان ترکیسم کلید می‌خورد. این کار هم توسط کانون اتحاد و ترقی شروع می‌شود و مناقشات و تعرضات قلمی را تحت عنوان ترک و فارس آغاز می‌کنند. و بعد از این تعرضات برخی از نخبگان ایرانی در مطبوعات به ادعاهای توسعه طلبانه پان ترکیست‌ها عکس‌العمل نشان می‌دهند. در واقع این بحث قوم‌گرایی و تکیه بر زبان به عنوان عامل هویت در این مقطع شکل می‌گیرد که شخصیت‌های بزرگی از روشنفکران آذربایجانی جزو اولین کسانی هستند که در مقابله با این جریان برمی‌خیزند. شیخ محمد خیابانی، اسماعیل امیر خیزی، رضازاده شفق، تقی ارانی، و... از جمله نخبگان آذری هستند که به مقابله با تفکرات پان ترکیستی پرداختند.

کتاب «آذربایجان در موج خیر تاریخ ایران»؛ مجموعه‌ای از عکس‌العمل آذری‌ها و نخبگان آذربایجان است به همین جریان است. متصرفات اروپایی و آسیایی عثمانی توسط این تفکر از بین رفت و ترکیه جدید شکل گرفته است. حالا این ترکیه جدید به خاطر رفع عقده‌های شکست، متوجه شرق و می‌خواست جهان ترک را شکل بدهد و خودش کانون و برادر بزرگتر این جهان شود. به اصطلاح ترک‌زبان بودن مردم آذربایجان مورد توجه اینها قرار می‌گیرد. تا این مردم غیور میهن دوست آذری را نه به عنوان ایرانی بلکه به عنوان بخشی از جهان ترک که تحت رهبری ترکیه خواهد بود تعریف کند. اما شخصیت‌هایی مانند شیخ محمد خیابانی و... تلاش می‌کنند که این تبلیغات را بی اثر می‌کنند.

شکل‌گیری جمهوری آذربایجان توسط محمد امین رسول‌زاده و حزب موساوات در قسمت شمالی رود ارس، با عکس‌العمل و اعتراض نخبگان آذربایجانی مواجه می‌شود. نام‌گذاری مناطق قفقازیه جنوبی که در منابع تاریخی آران نامیده شده است به آذربایجان توسط محمد امین رسول‌زاده، باعث ایجاد این سوءتفاهم شد که عمداً این کار صورت گرفته است و پشت پرده آن اهداف سیاسی قرار داشته است. قبل از به قدرت رسیدن رضا خان در ایران، از دو طرف در

معرض تهاجم جریان‌ات قوم گرا قرار می‌گیریم. یکی از طرف ترکیه و روشنفکرانی که به دنبال ترک‌گرایی و تشکیل جهان ترک بودند. از سوی دیگر از طرف محمدامین رسول زاده و حزب مساوات که در قفقاز به قدرت رسیدند. اینها هم تحت تاثیر جریان‌ات قوم‌گرای ترکیه، گرچه آن موقع آشکارا مطرح نمی‌کردند اما کاملاً مشخص بود که این نامگذاری کشوری جدید به نام آذربایجان، یک کار سیاسی است. شیخ محمد خیابانی در تغییر نام آذربایجان به «آزادیستان» در تلاش به مقابله با این تعرضی بود که از این دو سو متوجه ایران و فرهنگ ایران شده بود. در این مقطع برای اینکه اتحاد بین اقوام شکسته شود و آن نقار و دشمنی به وجود بیاید، تفکر پان ترک‌یسم در عثمانی کلید می‌خورد و بعد توسط عوامل وابسته به آنها در مناطق مختلف شکل و رشد پیدا می‌کند. همزمان با قتل‌عام‌هایی که در ترکیه اتفاق می‌افتد و آرامنه و گُردها تصفیه نژادی می‌شوند. از طرفی دیگر با تسلیحاتی که عثمانی‌ها و کشورهای غربی در اختیار افراد جنایتکاری مانند «اسماعیل آقا سیمکو» می‌دهند، در مناطق غرب آذربایجان قتل‌عام‌های خیلی خشونت‌باری اتفاق می‌افتد و لطامات خیلی زیادی به سکنه محلی ایرانی وارد می‌شود. در این میان قدرتهای استعماری برخی از مهاجر مسیحی امپراطوری عثمانی «جیلوها» را مسلح می‌کنند که باعث شکل‌گیری جنایت‌های هولناکی زیادی در مناطق مختلف آذربایجان شکل می‌گیرد. در حقیقت عثمانی به دست سیمکو سیاست‌های قدیمی ضد عجم و ضد ارمنی خود را پیش می‌برد. و از سوی دیگر جیلوهای مسلح مورد حمایت روسیه و انگلیس جنایات عثمانی را با قتل‌عام مردم مظلوم شهرهای غرب آذربایجان تلافی می‌کنند. همه این موارد دست به دست هم می‌دهند و یک وضعیت نابهنجاری را ایجاد می‌کند تا استعمارگران بتوانند به راحتی بر مناطق و ذخایر نفتی منطقه مسلط شوند که ادامه آن می‌رسد به همین جنگ اخیر در سوریه و عراق که شاهدش هستیم. همان سیاستی که عثمانی در عراق و سوریه اتخاذ می‌کند مشابه سیاست دوره جنگ جهانی اول در غرب آذربایجان است. قتل‌عام مردم شیعه آذربایجان توسط سیمکو خواسته دیرینه عثمانی‌ها بود که خود بارها به این منظور به ایران لشکر کشی کرده بودند. رویارویی سیمکو با جیلوها به نفع عثمانیها بود. و قدمی بود تا آرامنه در قلمرو عثمانی از صحنه به دست سیمکو پاک شود و در صورت نابودی سیمکو باز هم به نفع عثمانی بود چون اتحاد و ترقی در پی محو قوم کرد از صحنه عثمانی بودند.



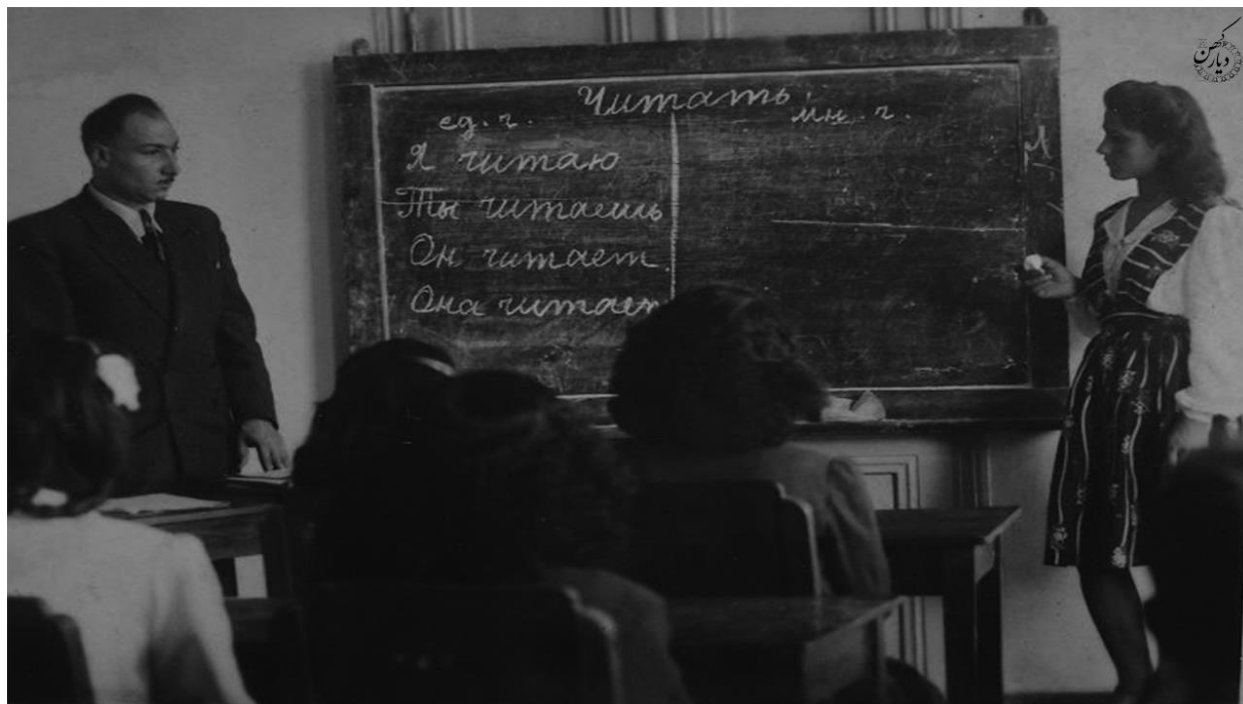
سران فرقه دموکرات زیر عکس استالین

***در دوره رضاخان شاهد یک نوع دیکتاتوری خاص در ایران هستیم، البته مبارزاتی این سو و آن سو انجام می‌شود اما زیاد پایدار نیست. آذربایجان و تبریز در پایان دوره حکومت رضاخان یعنی در سال ۱۳۲۰، چه شرایطی داشته است؟ جایگاه نیروهای مذهبی در این دوران چگونه است؟**

همزمان با به قدرت رسیدن رضاشاه، در منطقه تحولاتی اتفاق می‌افتد که یکی از آنها تشکیل جمهوری ترکیه توسط مصطفی کمال پاشا است. از طرف دیگر در متصرفات روسیه تزاری؛ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شکل می‌گیرد. تقریباً دستاورد مشروطه برای ایران آشوب، ناامنی، قتل، غارت، گرسنگی، بیماری و مداخلات بیگانه بود. در این فرایند مناطق سرحدی ایران بیش از جاهای دیگر آسیب دیدند. بنابراین تشکیل دولت سوسیالیستی با مرزهای آهنین در جوار مرزهای ایران، ارتباطات اقتصادی بین ایران و این مناطق قطع می‌شود. این عامل باعث می‌شود شریان‌های اقتصادی منطقه قطع و در نتیجه باعث مهاجرت و خروج سرمایه‌های اقتصادی زیادی از منطقه آذربایجان و انتقال آن به قسمت‌های دیگر می‌شود. در دوره رضاشاه تجدد آمرانه و غرب‌گرایی که رضاشاه مد نظرش بود یک نوع ستیز با هویت ملی که هویت اصیل مردم مسلمان ایرانی‌ها تلقی می‌شد، شکل گرفت. در واقع سیاست‌های نوگرایانه رضاشاه بیش از اینکه جنبه اصلاح ساختارهای فرهنگی و اجتماعی جامعه باشد، به قول مخبر السطنه تمدن بولواوری و ستیز با هویت ایرانی و اسلامی بود. به همین جهت می‌بینید که با مقاومت‌هایی مواجه می‌شود و در همان سال ۱۳۰۷ یک نهضتی در آذربایجان توسط علمای آذربایجان در مخالفت سیاست‌های رضاشاه شکل می‌گیرد و در نتیجه آیت‌الله سید ابوالحسن انگجی و آیت‌الله میرزا صادق آقا مجتهد از تبریز تبعید می‌شوند و تعداد زیادی از مردم و تجاری که در این نهضت شرکت داشتند از تبریز تبعید

می‌شوند. مهمترین سیاست پهلوی بحث تغییر لباس و رفع حجاب و ترویج بی‌حجابی در ایران است که به تقلید از ترکیه رخ می‌دهد. در واقع سیاست‌های فرهنگی نوگرایانه و تجدد مآبانه رضاشاه بیش از آنکه جنبه درونی داشته باشد و برآمده از بطن جامعه ایرانی باشد، الگوبرداری شتابزده از ترکیه است که مصطفی کمال‌پاشا را شروع کرده بود. به همین جهت در دوره حکومت رضاشاه نارضایتی عمومی در سطوح مختلف به ویژه اقشار مذهبی و اقشار متدین جامعه وجود داشته است که کاملاً بارز است.

حضرت امام (ع) در سخنرانی که عصر عاشورا سال ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه قم داشتند، آنجا به این موضوع اشاره می‌کنند و خطاب به محمدرضا پهلوی می‌گویند: من نمی‌خواهم مثل پدرت بشوی و آن وضعیتی که در مورد رضاخان اتفاق افتاده بود تکرار شود. حضرت امام اشاره می‌کند که وقتی رضاخان از ایران رفت، مردم اظهار خوشحالی کردند در حالی که کشور به اشغال بیگانگان درآمده بود و این اشغال کشور چیز خوشایندی نیست اما به قدری مردم از حکومت و سیاست‌های ضداسلامی رضاشاه ناراحت بودند که رفتن رضاشاه را جشن گرفتند و اظهار شادمانی کردند.

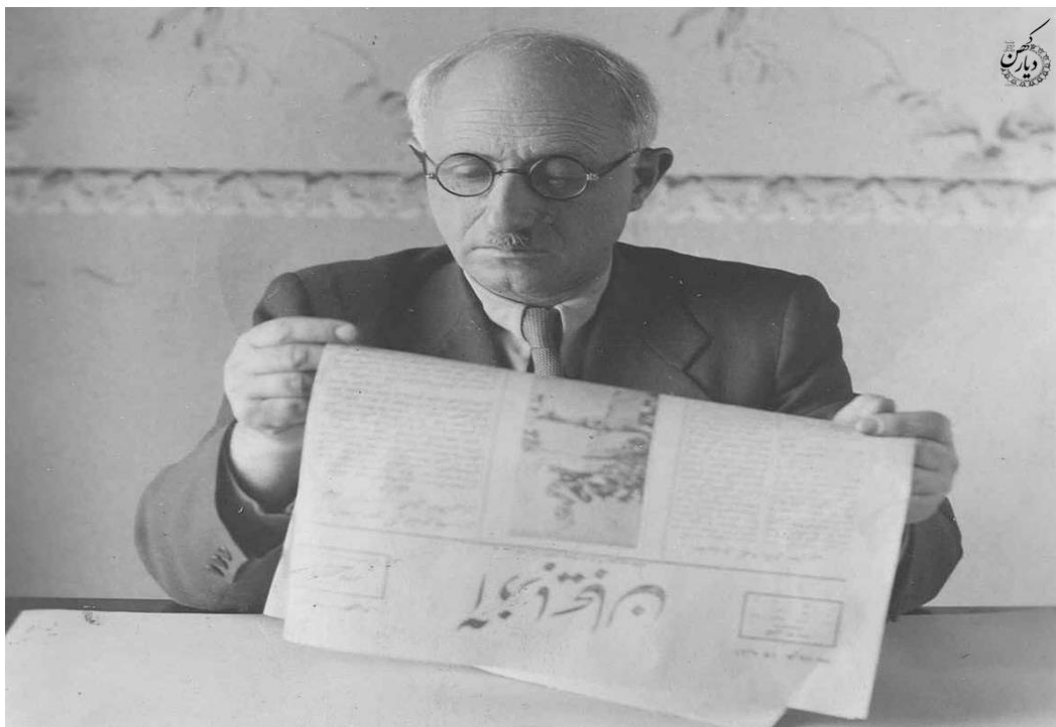


آموزش زبان روسی توسط معلمان فرقه در تبریز

***بعد از اشغال ایران توسط قوای متفقین، نیروهای نظامی انگلستان و آمریکا ایران را ترک می‌کنند اما قوای شوروی به راحتی از ایران خارج نمی‌شود. از این به بعد جریان شکل‌گیری فرقه دموکرات آذربایجان کم‌کم در حال شکل‌گیری است. با توجه به فعالیت گسترده حزب توده در آن سالها، آیا حزب توده در شکل‌گیری فرقه دموکرات آذربایجان نقشی داشته است؟**

بعد از اینکه ایران توسط قوای متفقین اشغال می‌شود. مناطق شمال ایران در اختیار ارتش جماهیر شوروی است و مناطق جنوبی هم در دست نیروهای انگلیسی و آمریکایی است. چون ماهیت حکومت و وابستگی آن به انگلیسی‌ها عیان بوده

است. البته کم کم شاهد این هستیم که انگلیسی‌ها در جنگ جهانی دوم ضعیف شده و جای خود را به آمریکایی‌ها دادند. در این شرایط طبق اسناد و مدارکی که جمیل حسنی جمع‌آوری و منتشر کرده و اسناد و مدارکی که در آرشیوهای داخل ایران است، نشان می‌دهد که از سال‌های قبل از شهریور ۱۳۲۰ یعنی از زمانی که دولت مساواتی‌ها سقوط می‌کند و مناطق تحت سیطره دولت مساواتی به تصرف بلشویک‌ها درمی‌آید و بخشی از اتحاد جماهیر شوروی می‌شود؛ از همان زمان کمیته‌هایی برای تجزیه آذربایجان ایران و الحاقش به آذربایجان شوروی شکل می‌گیرد. در چند مرحله می‌بینیم نیروهای امنیتی اتحاد جماهیر شوروی وارد ایران می‌شوند و دست به شناسایی‌های گسترده می‌زنند. بحث مهاجرین ایرانی که از شوروی اخراج می‌شوند و وارد ایران می‌شوند، بین آنها تعداد زیادی از عوامل جاسوسی شوروی حضور دارند و اینها طبق ماموریتی که داشتند، در مناطق مختلف شناسایی‌های گسترده‌ای انجام می‌دهند. تعدادی از مامورین اطلاعاتی شوروی هم در شهریور ۱۳۲۰ همراه با ارتش سرخ وارد ایران می‌شوند و اینها هم با در واقع ارتباط‌گیری با مامورین قبلی که وجود داشتند، مناطق و نقاط حساس و استراتژیک مختلف کشور را شناسایی می‌کنند. علاوه بر این کارهای اطلاعاتی، دست به فعالیت‌های فرهنگی که در راستای اهدافی سیاستمدارانشان که طراحی کرده بودند، می‌زنند. تلاش اینها در واقع این بود که بحث آذربایجانی که از زمان محمدامین رسول‌زاده نامگذاری شده بود و با سوق‌صد سیاسی مطرح شده بود را عملی کنند. در همین راستا شروع به فعالیت‌های فرهنگی می‌کنند و در بحث چاپ روزنامه و نشریات مختلف، تئاتر، موسیقی و... را با این هدف به شدت دنبال می‌کنند. فعالیت‌های گسترده‌ای را به راه می‌ندازند که فرهنگ و هویت آذربایجان را نه در هویت ایرانی بلکه در هویت جداگانه با ایران تعریف کنند.



سید جعفر جوادزاده مشهور به سید جعفر پیشه‌وری دکمه‌ای می‌شود که به کت دوخته فرقه الحاق می‌شود

سیاست‌های ستیز حکومت پهلوی با هویت ایرانی و آن ندانم کاری‌هایی که در عرصه فرهنگی اتفاق افتاده بود، مزید بر علت می‌شود و اینها با سواستفاده از این موقعیت و فرصت کاملاً در واقع تبلیغات‌شان را گسترش می‌دهند و با توجه به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه می‌توانند تبلیغات گسترده‌ای را به راه بندازند. بحث دیگر این است که بعد از اشغال ایران حزب توده شکل می‌گیرد. این حزب توسط عناصر طرفدار جریان سوسیالیستی در ایران کلید می‌خورد که سر منشاء آن در سفارت شوروی بوده است. در واقع در سفارت شوروی نطفه حزب توده بسته می‌شود. این حزب حافظ منافع فرهنگی، اقتصادی و سیاسی اتحاد جماهیر شوروی در ایران است. با ناکامی استالین برای به دست گرفتن امتیازات مهم از ایران از طریق فعالیت پارلمانی من جمله امتیاز نفت شمال، دستوراتی می‌دهد که جریان فعال‌تری وارد عرصه شود تا بتواند با اقدامات مسلحانه و نظامی دولت ایران را تحت فشار قرار بدهد. از همین زمان است که فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان شکل می‌گیرد. در واقع شکل‌گیری حزب دمکرات آذربایجان و کردستان، نه در منطقه بلکه در اتحاد جماهیر شوروی تصویب می‌شود و افرادی برای تصدی پست‌های به ظاهر تاثیرگذار انتخاب می‌شوند. در واقع پیشه‌وری و بسیاری از نخبگان آذری هوادار سوسیالیزم هیچ نقشی در شکل‌گیری فرقه دمکرات نداشتند. بعد از شکل‌گیری آن، عوامل امنیتی شوروی به سراغ او و کسان دیگری آمدند و مذاکراتی با او در جلفا انجام دادند و او را مجاب کردند که مسئولیت فرقه را به عهده بگیرد. به همین جهت اعضای حزب توده از تشکیل حزب دمکرات بی‌اطلاع بودند و به ناگهان از این جریان مطلع شدند. حزب توده برای فعالیت‌های سیاسی و پارلمانی طراحی شده بود اما فرقه دمکرات برای عملیات‌های نظامی و مسلحانه طراحی شده بود. هر دو حزب دمکرات و توده به منظور تامین منافع اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفتند، منتهی با دو روش و خط مشی جداگانه.

***با توجه به اشاراتی که شما در مورد فرهنگ مردم آذربایجان در طرفداری از فرهنگ تشیع و دوست زمان دار مردم آن خطه نسبت به اهل بیت پیامبر، آیا با شکل‌گیری فرقه دمکرات آذربایجان که منشا و مبدا آن با حزب کمونیست در شوروی پیوند ناگسستنی داشت با مخالفت مردم آذربایجان روبرو نشد؟**

فرقه دمکرات در ابتدا با شعارهای عدالت‌خواهانه و سوسیالیستی؛ کار برای همه و نان برای همه، تبلیغات گسترده‌ای در آذربایجان انجام داد. از یک طرف ناراضی‌هایی که از دوره رضاشاه وجود داشت و سیاست‌های غلط فرهنگی و ضد مذهبی که او در پیش گرفته بود، وضعیت اجتماعی، فرهنگی و محرومیت‌هایی که در جامعه وجود داشت و نظام ظالمانه‌ای که در روستاها حاکم بود (نظام ارباب و رعیتی)، و مسائل دیگر موجب شد که ابتدا مردم، به ویژه مردم روستایی و مردم محروم شهری، بدون توجه و آگاهی به منشاء فرقه دمکرات جذب تبلیغات فرقه شوند. اما رفته رفته مشخص شد که این جریان، جریانی نیست که مورد تایید علما، شخصیت‌های دینی و افراد فرهنگی موجه آذربایجان باشد. بنابراین می‌بینیم که کم کم مقاومت‌هایی در مقابل فرقه دمکرات شکل می‌گیرد که مهمترین آن را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. مقاومت‌هایی که علما در مقابل فرقه دمکرات داشتند، مقاومت عشایر، مقاومت دانش‌آموزان و ...

علمای آذربایجان با اینکه با حکومت پهلوی به جهت سیاست‌های ضد مذهبی که داشت، مخالف بودند. اما از طرف دیگر با مباحث الحادی و ضداسلامی حزب دمکرات و وابستگی آنها به شوروی به شدت مقابله و ایستادگی می‌کنند. در این بین نقش مرحوم آیت‌الله العظمی میرزا فتاح شهیدی تبریزی و آیت‌الله العظمی سید یونس اردبیلی بسیار برجسته و بارز است. آیت‌الله شهیدی به عنوان مرجع وقت تبریز نقش مهمی را در مقابله و مقاومت با جریان دمکرات اتخاذ می‌کند. مهمترین کاری که ایشان انجام می‌دهد، مدیریت علما و روحانیون سراسر آذربایجان است. وقتی آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی که مرجع علی‌الاطلاق شیعه در زمان خودشان بودند، فوت می‌کنند آیت‌الله شهیدی که نماینده و شاگرد برجسته و به نام ایشان بود و خودشان هم در سطح مرجعیت قرار داشت، در سراسر شهرهای و حتی روستاهای آذربایجان، با مدیریت ایشان مراسم ختم برای آیت‌الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی برگزار می‌شود. همین مجالس ختم و حضور مردم در این مجالس یک نوع صف‌آرایی و نشان دادن قدرت مراجع و تشیع به عوامل فرقه دمکرات بود. بنابراین علما و مراجع در صف اول این جریان قرار دارند و هدایت‌ها و مبارزات با مدیریت آنها صورت می‌گیرد. آیت‌الله دوزدوزانی، آیت‌الله خسروشاهی، آیت‌الله گرگری (لیورجانی) و... در شهرهای مختلف آذربایجان مانند میانه، زنجان، مرند به مخالفت با حزب دمکرات پرداختند.



آیت الله العظمی سید یونس اردبیلی

مقاومت و مبارزه‌ای که عشایر مناطق مختلف آذربایجان به ویژه مناطق اردبیل و شاهسون با فرقه دمکرات دارند، سابقه دشمنی آنها به زمان روسیه تزاری باز می‌گردد که از سالیان قبل وجود داشته است. روسیه تزاری چندین بار با عشایر شاهسون درگیر می‌شود و آنها را به شدت سرکوب می‌کند. در واقع عشایر با توجه به آن ماهیت فرقه دمکرات و آن وابستگی که به اتحاد جماهیر شوروی و سابقه دشمنی تاریخی با روسیه تزاری و به تبع آن با شوروی وجود داشته، علیه فرقه دمکرات وارد عمل می‌شوند و جنگ‌های خیلی زیادی با آنها داشتند. و موفق می‌شوند در مواقع بسیار فرقه را زمین گیر کنند. گرچه از قبل جنگ متحمل صدمات بسیاری هم شده و تعدادی از سران عشایر شاهسون هم اعدام شده و اموال و هشام بسیاری از آنها غارت و به داخل شوروی منتقل شد.

در مدارس مختلف در داخل خود آذربایجان در بین معلمان و دانش آموزان می‌بینیم که آنها جریانی را علیه فرقه دمکرات آذربایجان راه انداخته بودند که مهمترین آن مبارزات دبیرستان فردوسی تبریز شاهد آن است. دانش آموزان و معلمان ایران دوست با فرقه دمکرات مخالفت می‌کنند و اقداماتی انجام می‌دهند که یکی از دانش آموزان توسط عوامل فرقه دمکرات به شهادت می‌رسد. در مرنند هم مبارزاتی توسط شخصیت های ملی چون دکتر اسماعیل رفیعان شکل می‌گیرد. در خوی هم برادران فرهنگی آقاسی به مبارزه می‌پردازند.

مردمی که جذب شعارهای حزب دمکرات شده بودند، کم کم می‌بینند که این فرقه نه برای رفع ظلم و ستم بلکه برای فعالیت‌های سیاسی به نفع بیگانگان شکل گرفته است. در ظاهر برخی خیابانها اسفالت می‌شود ولی ساعت رسمی با ساعت مسکو تنظیم می‌شود. در ظاهر با تغییر تابلو دانشسرای عالی آذربایجان ملی یونیورسیته سی برپا می‌شود در حالی که یونیفرم و لباس رسمی مورد استفاده فرقه لباس ارتش سرخ است و.... رفته رفته محبوبیت و مقبولیت مردمی‌اش را از دست داد و تا جایی که وقتی خبر حرکت ارتش ایران به تبریز به مردم می‌رسد و قبل از ورود به تبریز عوامل فرقه دمکرات از جمله شخصیت‌های اصلی فرقه همگی فرار کردند و مردم مراکز فرقه را تصرف کردند و تومار فرقه را در هم می‌پیچیدند.

***به غیر از پیشه وری، اعضای اصلی تشکیل دهنده فرقه دموکرات آذربایجان را چه کسانی بودند؟**

فرقه دمکرات آذربایجان را باید به سه سطح تقسیم کرد. دسته اول اشخاصی مثل غلام یحیی دانشیان میرزا ابراهیم اوف و... شخصیت‌های اصلی فرقه دمکرات هستند که اینها عوامل امنیتی اتحاد جماهیر شوروی بودند. این افراد آموزش و دوره‌های امنیتی را گذرانده بودند و بخشی از تشکیلات امنیتی اتحاد جماهیر شوروی و ارتش سرخ به حساب می‌آمدند. در واقع تصمیم‌گیران اصلی فرقه دمکرات همین افراد بودند. برای اینکه بحث فرقه دمکرات مقبولیت مردمی پیدا کند، مامورین امنیتی اتحاد جماهیر شوروی تلاش کردند که شخصیت‌های به ظاهر وجیه و با سابقه مبارزاتی را در راس این حرکت بنشانند. در مذاکراتی که انجام می‌دهند جعفر پیشه‌وری انتخاب می‌شود. افراد دیگری مثل شبستری و یا دکتر جاوید هم مطرح می‌شوند که اینها در کنار پیشه‌وری حضور دارند. یا شخصیتی مانند دکتر جهان‌شاهلو به عنوان معاون پیشه‌وری انتخاب می‌شود و فعالیت می‌کند. که اغلب از هواداران جریان سوسیالیستی و کمونیستی هستند. اما اینها صورت و ظاهر مسئله هستند و تصمیم‌گیران بخش اصلی فرقه دمکرات دسته اول هستند و نقشی که باید ایفا بکنند را به خوبی انجام می‌دهند.



غلام یحیی دانشیان از سران اصلی فرقه و مامور عالیر رتبه ک ک گ ب

دسته سوم اعضای دمکرات فدائیان این فرقه هستند که از روستائیان محروم و تحت ستم ارباب‌ها یا کارگران شهری و یا اقشار محروم شهری تشکیل می‌شد. اینها اطلاعات درستی از بحث فرقه دمکرات، مارکسیسم و کمونیسم نداشتند بلکه به دلایل مشکلات اقتصادی، وضعیت معیشتی، ظلم و ستم نظام ارباب رعیتی به این فرقه پیوستند. نکته مهم در این میان این است که قربانیان اصلی فرقه دمکرات همین فدائیان بودند. وقتی دستور دادند که فرقه دمکرات باید جمع بشود، سران فرقه دمکرات به شوروی فرار کردند. تنها فدائیانی که تا قبل از تشکیل فرقه روستایی، کشاورز و رعیت بودند، بلاذفاع باقی می‌مانند و تعداد زیادی از این افراد به جهت اینکه با دستور بیگانه مرتکب جنایت شده بودند در انتقام‌جویی‌ها متأسفانه متحمل آسیب‌های فراوانی می‌شوند. در واقع جنایاتی که فرقه در سرکوب و قتل عام مخالفان خود به دستور ماموران ک.گ.ب انجام می‌داد توسل فدائیان فرقه عملی می‌شد. تصور کنید حالا سران فرقه فرار کرده‌اند

ارابی که خانواده اش قتل عام شده و اموالش غارت شده _ به شوروی منتقل شده _ به روستای ملکی خود باز گشته و تلاش دارد تلافی کند. اغلب تلافی هایی که صورت گرفت قبل از ورود ارتش به آذربایجان بود. بعد از استقرار ارتش اقدامات خودسرانه متوقف شد. نکته مهمی که وجود دارد هواداران فرقه تلاش دارند آمار کشته شدگان فرقه را به بیست و سی هزار نفر برسانند در حالی که بر اساس منابع منتشر شده فرقه حدود دویست سی چهل نفر به نام و مشخصات کشته شده فرقه داریم در مقابل هم تعداد کسانی که توسط فرقه کشته شده اند همین حدود است.

ظهور و سقوط فرقه تبعات مختلفی داشته است که یکی از موارد مغفول آن پیدایش قحطی در آذربایجان است. و این به خاطر انتقال اموال و اهشام و غلات از مناطق تحت اشغال به شوروی بود. اغلب خوانینی که توسط فرقه به عنوان دشمن خلق محکوم به قتل و مصاده اموال می شدند. به خاطر مصاده انبارهای غله و اهشام آنها بود که باید به شوروی منتقل می شدند. در در خاطرات دکتر جهانشاهلو به این نکته که اغلب هواداران فرقه تمایل به بازگویی آن ندارند به خوبی بیان شده است.

توده مردم آذربایجان هم با جریان فرقه دمکرات همراه نبودند. مهمترین دلیل ما هم برای این موضوع حضور گسترده مردم در مراسم سوگواری برای آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی است که بیش از چهل روز در مساجد مختلف برای ایشان مراسم عزاداری برگزار می شود و مردم در این مجالس حضور پیدا می کنند.

***دولت قوام در از بین بردن فرقه دمکرات آذربایجان موفق است. با توجه به مرادده قوام با دولت شوروی، به نظر شما علت اصلی موفقیت قوام در این زمینه چیست؟**

تنها دولت قوام را نمی توان به عنوان عامل تعیین کننده برای از میان برداشتن فرقه دموکرات در نظر گرفت. بالاخره در این میان باید وضعیت مشروعیت فرقه در میان مردم و نخبگان جامعه و همچنین تحولات بین المللی را در نظر قرار بدهیم. عکس العمل مردم آذربایجان به فرقه تصوراتی که حاکمان اتحاد جماهیر شوروی داشتند را هم بر هم زده بود. یک بحثی که مطرح می شود در همین جریان، جناح بندی هایی که در داخل خود اتحاد جماهیر شوروی وجود داشته تاثیر گذار است. باقرووف مجری دستور استالین برای تشکیل فرقه دمکرات و حرکت هایی از این دست که در ایران شکل می گیرد. در شوروی این تلقی به وجود می آید که اگر آذربایجان از ایران تجزیه شود و به آذربایجان شوروی ملحق شود، جمهوری آذربایجان خیالی آنها خیلی بزرگ خواهد بود، هم به لحاظ جمعیت و هم به لحاظ اقتصاد در منطقه تاثیر گذار خواهد شد. در نهایت به این نتیجه رسیدند که قدرت باقرووف خیلی مهیب و تاثیر گذار در سراسر اتحاد جماهیر شوروی خواهد شد. این یک تحلیل و نظر درونی در مورد این بحث بوده است. بحث مهمی که باید در مورد فرقه دمکرات آذربایجان در نظر بگیریم این است که اگر فرقه دمکرات و ادعاهای آن و در واقع مباحثی که مطرح می کرد مقبولیت مردمی پیدا می کرد و می توانست به گفتمان مردمی تبدیل شود، محال بود اتحاد جماهیر شوروی؛ و استالینی که تا قلب اروپا پیش رفته و برلن را اشغال کرده و نصفش را هم حاضر نیست به متفقین بدهد، چطور حاضر می شود که

از آذربایجان خارج شود؟ یعنی اگر بسترهای عمومی، بسترهای اجتماعی و فرهنگی برای تداوم حضور فرقه دمکرات آماده بود به این راحتی استالین کسی نبود که از آذربایجان چشم بپوشد. حالا نقش قوام در این وسط، نقشی است که توانست در آن موقعیت از این فرصت‌ها استفاده بکند و با وعده امتیاز نفت شمال که در مجلس تصویب شود و باید انتخابات برگزار شود، به این شکل از این موقعیت‌ها استفاده کرد. اما موضوع مهم خود مردم آذربایجان هستند که باید به آن توجه کرد که اگر مقبولیتی فرقه می‌داشت به هیچ وجه استالین کسی نبود که از این لقمه چرب و نرم چشم بپوشد و حاضر به خروج از ایران شود.

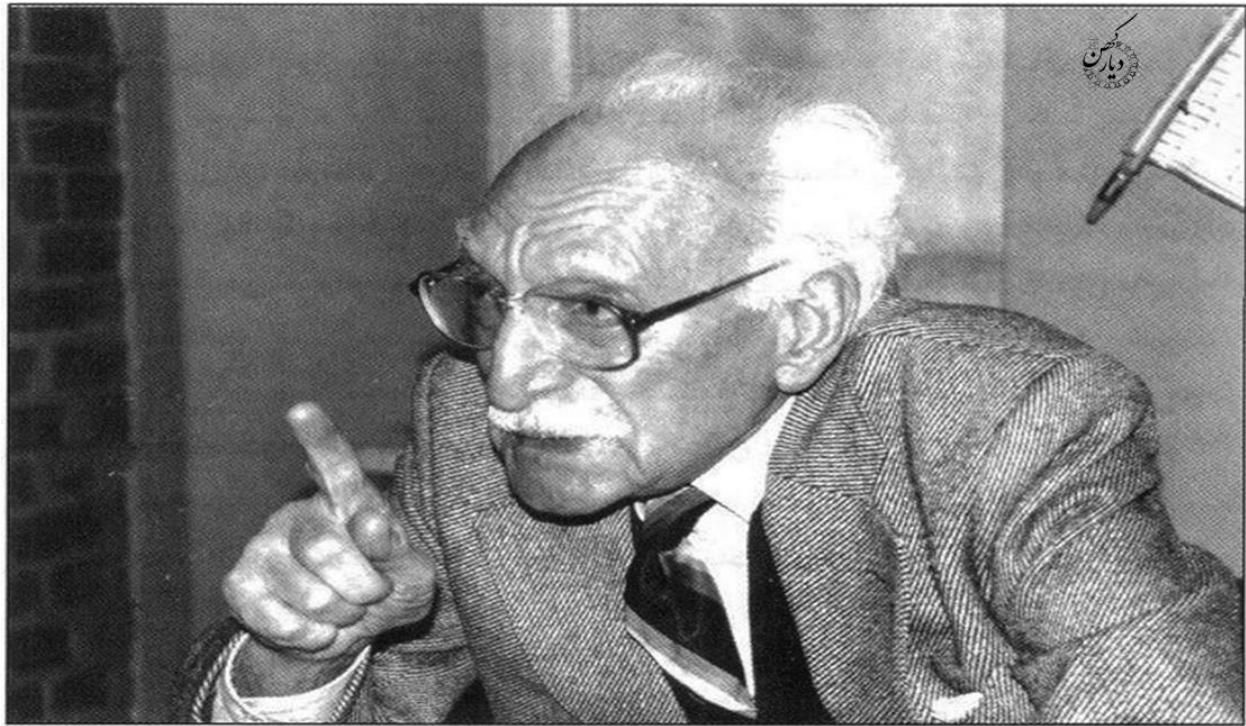


قوام السلطنه

*در پایان اگر نکته‌ای به جا مانده بفرمایید.

پیدایش و سقوط فرقه دمکرات یک تجربه تاریخی تلخی برای کشورمان است. اگر ما از این حوادث درس نگیریم و آسیب‌هایی که متوجه ما شدند که در دو سطح قرار دارند؛ یکی در سطح مدیران و سیاست‌گزاران نظام است. دومی هم در سطح عموم جامعه. تجربه فرقه دمکرات نشان می‌دهد که هر جریانی که بیگانگان طراحی بکنند و تدارک ببینید سرانجامش پیشه‌وری و مرگ در غربت و دربه دری و این مسائل خواهد بود. بنابراین باید این تجربه و درس به جامعه منتقل شود که بیگانگان هیچ وقت در واقع دوستدار ما نبودند و دل‌شان به حال مردم ما و به زبان، فرهنگ، تاریخ و آداب و رسوم ما نسوخته است. بنابراین سلام گرگ هیچ وقت بی طمع نیست و دنبال منافی هستند که تامین شود. همچنانکه امروزه دایه‌های دلسوتر از مادر برای اقوام ایرانی شده و اشک تمساح می‌ریزند. اینها چقدر ملت ایران را دوست دارند و دل‌شان به حال زبانهای محلی ما می‌سوزد!

در اینجا باید به دکتر جهانشاه‌لو که مشاور پیشه‌وری بوده است اشاراتی داشته باشیم. وی از اعضای فرقه دمکرات و از خان زادگان برجسته منطقه زنجان است او در خاطراتش مطرح کرده است و این سر سپردگی به بیگانه را خیلی تقبیح کرده و به مخاطبش می‌گوید ما نمی‌خواستیم همچنین اتفاقی بیفتد ولی ناخواسته در دام توطئه بیگانگان افتادیم که مجبور به خیانت به کشورمان شدیم و سال‌ها در به دری و دوری از وطن را تحمل کردیم.



دکتر جهانشاه‌لو افشار توصیه خود را به جوانان کشور تأکید می‌نماید

بنابراین باید این تجربه منعکس شود که بیگانه و طمع بیگانه برای رسیدن به اهداف خودش است و هیچ وقت بیگانگان دلشان به حال ما نسوخته است. در سطح مدیران نیز ما باید مسائل فرهنگی، مسائل سیاسی، مسائل اقتصادی و اجتماعی جامعه را به درستی ارائه بدهیم که از بستر نارسایی‌ها و یا کاستی‌هایی و ضعفی که برخی مدیران دارند، دشمن به فریب مردم و جوانان مشغول نشود و بستر را خود ما حداقل برای بیگانگان فراهم نکنیم. بخشی از موفقیت فرقه دمکرات در آذربایجان و تسلط سریعش به سیاست‌های ملی و ضد اسلامی دوره رضاشاه برمی‌گردد. بحث کشف حجاب، شدت عمل سیاست‌های غلطی که در ضد مذهبی اتخاذ کردند، سرکوب عشایر و... همین عشایر هستند که بعداً در مقابل فرقه دمکرات قد علم می‌کنند و باعث زمین گیر شدن فرقه دمکرات می‌شوند. اینها عواملی هستند که باید به آن توجه کرد، هم در سطح مدیران و هم سیاست‌های کلان کشور و هم در سطح آگاهی سازی به جامعه. کسانی که الان هم می‌بینیم سنگ آذربایجان و زبان آذربایجان را به سینه می‌زنند، صدای آنها از تل آویو و واشنگتن و لندن به گوش می‌رسد. اینها زمزمه‌هایی هستند که برای منافع خودشان بلند شده، نه مردم مسلمان آذربایجان، کردستان، و خوزستان و سیستان و بلوچستان.